

چرا؟



اسلام است. این جنبش به نحوی فزاینده با گرایشی افراطی و خشن از آن، که اکثر مسلمانان محکومش کرده‌اند، یکسان شمرده می‌شود. گفتمانی که این تعریف تحریفی از اسلام‌گرایی را با واژه‌های «جنگ» و «تمدن» مرتبط می‌سازد، قرینه دقیق گفتمانی است که به عاملان حوادث یازده سپتامبر نسبت داده می‌شود. عملکردی که از چنین گفتمانی سرچشمه می‌گیرد، فقط به بن‌بست راه خواهد برد.

واکنش‌های صورت گرفته به این انفجارها، چنانکه می‌توان در مطبوعات جهان ملاحظه کرد، می‌تواند دستمایه اندیشه قرار گیرد. این واکنش‌ها تفاوت‌هایی پرمعنا با یکدیگر دارند. انفجارها برای مردم امریکا و برخی کشورهای دیگر، خصوصاً کشورهای توسعه یافته، یک شوک بزرگ بود. در مقابل، اندک افرادی هم بودند که آشکارا شادی نرفت‌انگیزی ابراز کردند. گروهی بزرگتر در عین ابراز دلسوزی برای قربانیان، این حملات را فقط نمونه‌های دیگر - البته نمونه‌ای چشمگیر - از بلای خشنونی تلقی کردند که بر سر بسیاری از ملت‌ها آمده و این بار نوبت به این کشورها رسیده است. احتمالاً بیشترین تعداد مردم را شامل می‌شد، هیچ اعتنایی نکردند، گویی این وقایع در سیاره‌های دیگر رخ داده بود یا آنکه چیزی ورای زندگی عادی روزمره‌شان نبود.

کمی بیش از نیم قرن قبل در لندن، زمانی که باران بمب‌های آلمانی بر شهر می‌بارید، مسئولان سیاسی و گروهی از اهل فرهنگ گردهم آمدند تا دربارهٔ وقایع باورنکردنی آن ایام اندیشه کنند: چرا و چگونه در قلب «اروپای مسیحی»، در بافرهنگ‌ترین کشور این قاره نازیسم پدید آمده و یهودکشی اتفاق افتاده بود؟ چه نوع نظام جهانی جدیدی می‌توانست مانع از بازگشت انسان‌ها به توحش شود؟ پاسخ‌های آنان در اساننامهٔ یونسکو گنجانیده شده است. آنان دریافتند که نفی عقل به نفی منزلت انسانی انجامیده است و این امر را معلول موانع ایجاد شده بین ملت‌ها دانستند که مسبب «عدم تفاهم متقابل» بین ملل است. آنان برای حل این مشکل، برنامه‌ای اختیاری تحت عنوان «ملل متحد» ارائه کردند که هدف از آن «گسترش روابط بین ملت‌ها به منظور تقویت تفاهم متقابل بود. آنان می‌خواستند با احیای «همبستگی فکری و اخلاقی بشریت»، معنای گم‌شدهٔ جهان را بدان بازگردانند.

درست است که شرایط تاریخی در آن روزگار به گونه‌ای دیگر بود. درست است که اندیشه‌های آن دوران‌اندیشان را جهانیان اکنون به کناری نهاده‌اند و علت این فراموشی همان فاصلهٔ تاریخی است، اما آیا نتایجی که آنان گرفتند نادرست و راهشان ناپیمودنی است؟

پیام یونسکو

۲۵ سپتامبر ۲۰۰۱

حدود هفت هزار کشته که تقریباً همگی ناپدید شدند، ضربه به قلب اقتصادی و دفاعی یگانه ابرقدرت جهان، یعنی آنچه تاکنون هیچ کشوری در جنگ با ایالات متحد نتوانسته انجام دهد. تحول در مقیاس ابزارهای تخریب که آغازگر دورهٔ «ابرتروریسم» بود، منظونانی وابسته به شبکه‌های ناشناختهٔ فراملیتی که تحت رهبری فرماندهای میلیاردی در کشوری کاملاً متفاوت با امریکا قرار داشتند. مسئولیت عملیات را کسی به عهده نگرفت. انفجارهای یازده سپتامبر ۲۰۰۱ خارج از تصور بود. به همین علت موج ناشی از این انفجارها نیز بی‌سابقه بوده است.

ابتدا اندیشه‌ها در لوی یک همبستگی جهانی بی‌قید و شرط متوجه قربانیان و خانواده‌ها و جامعهٔ آنان شد. سپس، در ضمن عملیات امداد و اقدامات امنیتی عمومی، نوبت به بهت و خشم و تصمیم و نیز درون‌نگری و شک، البته به گونه‌ای مبهم‌تر رسید.

نیروهای نظامی امریکا بسیج شدند و عملیات «عدالت نامحدود» (که بعد به «آزادی پایدار» تغییر نام یافت) آغاز شد. اما چه نوع عدالتی، در کدام چارچوب قانونی و علیه کی؟ اجرای عدالت برای قربانیان و پیشگیری از تکرار چنین حوادثی از طریق خنثی ساختن تروریسم، اقدامی لازم و مشروع است. ولی ناشناسی روی دیوار یکی از مؤسسات اسلامی امریکا نوشته بود: «در طلب چشم در برابر چشم» بودن، به نابینا شدن همه منجر خواهد شد. توسل انحصاری به زور علیه افراطی‌ها، به معنای پذیرفتن منطقی آنان است. پاسخگویی نظامی و امنیتی فقط در صورتی درست و نتیجتاً مؤثر خواهد بود که در ضمن پاسخگویی فرانگرانه به این پرسش اساسی به کار رود: چرا و چگونه به چنین وضعیتی رسیده‌ایم؟

تاکنون سه واژه که همواره تکرار می‌شوند - جنگ، تمدن و اسلام‌گرایی - راه را بر هرگونه تحلیل عمیق بسته‌اند. استفاده از واژه نخست، امری نامربوط است، زیرا جنگ معمولاً بین کشورها رخ می‌دهد. واژه دوم بار تاریخی دردناکی بر دوش می‌کشد: این واژه در قرن روشنگری، آنگاه که جامعهٔ بشری را به «تمدن»ها و «وحشی»ها تقسیم کرده بودند تا کشورگشایی‌های غریبان را مشروعیت بخشند، متولد شد. استعمارگران متجاوز تحت لوای «تمدن» به پیش می‌تاخند. کسانی که امروز این کلمه را به‌طور مفرد استفاده می‌کنند، در واقع می‌خواهند بگویند هنوز هم یک تمدن بیشتر وجود ندارد. آنان بدین‌گونه سایر تمدن‌ها را در جایگاهی پست قرار می‌دهند یا اساساً آنها را نفی می‌کنند. واژه سوم، اسلام‌گرایی، مشخصاً جنبشی سیاسی و مذهبی است که هدفش حفظ و نشر